

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسمه تعالی
دانشگاه پیام نور
پایان نامه
برای دریافت درجه کارشناسی ارشد
در رشته : فلسفه و کلام اسلامی

دانشکده : مرکز تهران
گروه علمی : فلسفه

عنوان پایان نامه
بررسی انتقادی ملاک های تحقیق پذیری گزاره های
دینی با تأکید بر آراء ایر

استاد راهنما : دکتر حسین شیخ رضائی

استاد مشاور : دکتر علیرضا اژدر

نگارش : زهره رشاد

ماه و سال : مهر ۱۳۸۸

چکیده

یکی از مباحثی که در حوزه فلسفه دین در قرون اخیر از اهمیت خاصی برخوردار شده است ، تحقیق پذیری گزاره های دینی است . در این پایان نامه تلاش شده تا با بررسی دیدگاه های مربوط به این موضوع ، نظرات پوزیتیویستی ، در حوزه معنا داری و اثبات پذیری و ابطال پذیری گزاره های دینی ، با توجه به آراء ایر به عنوان یکی از نمایندگان برجسته این مکتب ، که پایه گذار این نحله فکری در جهان انگلیسی زبان بود ، و سپس نظرات مربوط به مساله زبان دین ، مورد بررسی قرار گیرد . آنچه مورد توجه است ، این است که این دیدگاه ابتدا در قالب حلقه وین شکل گرفت . هدف اصلی این فلسفه ، انحلال متافیزیک و ارائه ساختار جدیدی برای معرفت های بشری بود ، لذا مساله معنا داری را مطرح نمود . به نظر معتقدان اولیه این نحله ، معیار معنا داری ، اثبات پذیری تجربی است . این معیار چنان مورد نقد و تردید جدی قرار گرفت که با فاصله کمی ، تعدیل یافته ، و به صورت تأیید پذیری ارائه شد . ایر به عنوان یک پوزیتیویست افراطی با طرح مساله تحقیق پذیری خفیف به جای تحقیق پذیری شدید ، تلاش زیادی نمود تا در مقابل انتقادات ، دوباره این دیدگاه را احیا نماید اما تلاشش بی ثمر بود به نحوی که خودش نیز در نهایت به جرگه منتقدین پیوست . در دوران معاصر برخی از فیلسوفانی که گرایش پوزیتیویستی دارند ، ملاک معناداری را به ابطال پذیری تغییر داده اند .

در بخش دوم این پایان نامه با اشاره به دیدگاه های تحلیلی و کارکردی زبان دین ، علیرغم تکثر آنها به بیان نظرات عده ای از فلاسفه که در قالب دیدگاه های شناختاری بودن زبان دین و غیر شناختاری بودن زبان دین نظریه پردازی کرده اند ، پرداخته شده است .

واژگان کلیدی :

۱- فارسی : تحقیق پذیری- ابطال پذیری- زبان دین - تجربه دینی- پوزیتیویسم منطقی

کلیات

از زمان افلاطون و ارسطو وحتى قبل از آن ، فلسفه بیش تر مربوط به درک کلی عالم (جهان بینی) و ارتباط آن با انسان می شد . به طوری که گزاره هایی هم چون گزاره های « متافیزیکی » و « اخلاقی » از اهمیت خاصی برخوردار بودند . در این دوره ها ، تلاش اصلی فلاسفه این بود که به انسان کمک کنند تا معنای خداوند را بفهمد و در پرتوی آن ، زندگی درستی در پیش بگیرد . در آن دوره آن چه از نظر فلاسفه ، ارزشمند به حساب می آمد درک هرچه کامل تر گزاره های اصطلاحاً دینی یا متافیزیکی بود .

با گذر زمان ، عده ای از فلاسفه به این رویکرد رسیدند که گزاره های دینی و مفاد آن را مورد تجزیه و تحلیل انتقادی قرار دهند ، و همچنین مفاهیم و ارزش های پیشین مجدداً مورد بررسی عقلانی قرار گیرند . با افزایش اهمیت کشفیات علمی ، خیلی از عقاید و نظریات سنتی که در باب دین و درباره جهان موجود وجود داشت شروع به تغییر کرد . و همین امر زمینه را فراهم نمود تا گزاره های دینی و اخلاقی نیز تغییراتی را متحمل شوند .

با شروع قرن شانزدهم گرایشاتی در باب عقل گرایی افراطی در باب اثبات براهین مربوط به وجود خداوند و خروج این گزاره ها از دیدگاه های سنتی به وجود آمد ، اما این دیدگاه عقل گرایی افراطی نتوانست عمر زیادی داشته باشد ، چرا که در اواسط قرن هفدهم ، تعدادی از متفکران احساس کردند که در بسیاری از تفکرات قبلی فلاسفه دین ، نارسایی ها یی وجود دارد که این نارسای ها منجر به بی معنایی گزاره های متافیزیکی می گردد ، و می توان گفت این اندیشه ها شروعی بود برای فلاسفه در بازنگری به نحوه تفکراتشان در عصر روشن نگری و یا به بیان رساتر آغاز گرایشات و تفکرات تجربی و حسی در باب معناداری و بی معنایی گزاره های علمی ، علی الخصوص گزاره های دینی و متافیزیکی ، و قرن نوزدهم آغازی بود ، برای پیدایش زمینه های مکتب تجربه گرای پوزیتیویسم منطقی در قالب حلقه وین .

رشد و گسترش آراء اعضای حلقه وین در دهه های آغازین قرن بیستم ، تاثیرات گسترده ای بر حوزه های مختلف فلسفی از فلسفه علم تا متافیزیک بر جای گذاشت . فلسفه دین نیز از این قاعده مستثنی نبود ، به نحوی که در دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی بسیاری از مباحث مطرح در فلسفه دین ، به طور مستقیم یا غیر مستقیم ، به آراء پوزیتیویست های منطقی مربوط می شد . مهم ترین تاثیر اندیشه های پوزیتیویستی بر فلسفه دین طرح ملاک معناداری آنان ، برای گزاره های دینی بود . بر طبق قرائت سخت گیرانه از ملاک معناداری ، تنها آن ادعاهایی در باب جهان معنادار تلقی می شدند که علی الاصول به وسیله تجربه قابل تایید و تحقیق باشند (اصل تحقیق پذیری قوی) . حال آن که بر طبق قرائت ضعیف تر از این ملاک ، آن ادعاهایی معنادارند که یا صرفاً جملات تحلیلی باشند یا علی الاصول بتوان شواهدی تجربی در حمایت از درستی یا نادرستی آنان فراهم کرد (اصل تحقیق پذیری ضعیف) .

به نظر می رسد که با چنین ملاکی بسیاری از ادعاها و گزاره های اصلی دین ، بی معنا می گردیدند . چرا که دشوار می توان تصور کرد شواهدی تجربی از جهای خارج بتواند چنین حکمی را تایید و یا حداقل حمایت تجربی کند . به همین دلیل اعتقاد به خداوند از جانب پوزیتیویست ها همچون باور به باغبانی تصور شده است که همواره مشاهده ناپذیر و دور از دسترس حواس ما است . باغبانی که مخفی است و با هیچ یک از قوای حسی نمی توان ردی از وجود او گرفت . با استفاده از چنین تمثیلی است که بسیاری از پوزیتیویست ها مانند ویزدم ، ایر و فلو بر این باور بودند که احکام مربوط به وجود خداوند بی معنایند . گرچه اکنون از دوران اوج چنین باورهایی فاصله گرفته ایم ، اما هنوز فیلسوفانی مانند کای نیلسون از نوعی رویکرد تجربی و پوزیتیویستی به احکام دین دفاع می کنند .

اما دیری نگذشت که ملاک معناداری پوزیتیویست ها از سوی فلاسفه دین به نقد کشیده شد و نتایج آن در فلسفه دین نیز مورد تجدید نظر قرار گرفت . از مهم ترین نقدهای وارد بر ملاک معناداری ، خود-ابطال گری آن است . به نظر می رسد که ملاک تحقیق پذیری خود به معنای تجربی ، تحقیق پذیر نیست و لذا در بهترین حالت صرفاً توصیه ای به تجربه گرایان است . اگر چنین باشد ، دیگر نمی توان احکام و باورهای دینی را به دلیل بی معنایی طرد کرد . چرا که اگر بنا ، بر طرد گزاره های تحقیق ناپذیر باشد ، آنگاه بسیاری از احکام علمی و حتی باورهای ما درباره اذهان دیگر نیز فاقد معنا خواهند بود .

نقد دیگری که بر ملاک معناداری وارد شده ، آن است که سطح روشن و پایه مشخصی از تجربه وجود ندارد که بتوان آن را ملاک تایید احکام گرفت . تجارب عموماً متکی بر مفاهیم و قضاوت های پیشینی اند و خود تحت تاثیر دستگاه های نظری قرار می گیرند . نقدهای عمده بر کاربرد ملاک معناداری در فلسفه دین در آثار فیلسوفانی مانند پلانتینگا عرضه شده است . اینان از جمله فیلسوفان متاخری اند که به کارگیری اصل تحقیق پذیری را در فلسفه دین نپذیرفته اند .

اما علاوه بر این گرایش غالب ، فیلسوفان دیگری نیز هستند که همچنان به اصل تحقیق پذیری پایبند مانده اند ، اما استدلال کرده اند که گزاره ها و احکام دینی می توانند از این اصل سربلند بیرون آیند ، و لذا باید آن ها را معنادار تلقی کرد . جان هیک از شناخته شده ترین چهره های این نحله است .

۳ - سوالات اصلی تحقیق :

۱- ملاک های اصلی پوزیتیویست های منطقی برای معناداری چیست ، و آیا این ملاک با معیار خود پوزیتیویست ها معنادار است یاخیر؟

۲- آیا گزاره های دینی مانند خدا وجود دارد تحقیق پذیر و معنادار هستند یا خیر ؟

۳- آیا تجارب حسی یا تجارب دینی قادر به اثبات گزاره های دینی هستند یاخیر؟

۴- زبان دین دارای چه ماهیتی است ؟ آیا می توان ادعا کرد که زبان دین شناختاری است و یا غیر شناختاری و کارکردی است و لذا هیچ یک از دو ملاک اثبات پذیری و ابطال پذیری در حوزه زبان دین کار آمد نیست؟

۴ - فرضیه ها :

۱- ملاک اصلی پوزیتیویست ها برای معنا داری تجربه و حس است . اما ملاک های اصلی آنها برای معنا داری خود شرایط لازم جهت معنادار بودن را ارضاء نمی کند .

۲ - برخی از گزاره های دینی تحقیق پذیرند .

۳ - برخی از تجارب دینی می توانند اثبات کننده گزاره های دینی باشند .

۴ - برخی از بخش های زبان دین شناختاری و برخی جنبه کارکردی دارد .

۵ - جایگاه و ضرورت انجام تحقیق :

نارسایی براهین عقلی در قرن شانزدهم میلادی با رویکرد عقل گرایی افراطی بستر مناسبی را فراهم نمود تا در قرن هجدهم میلادی گرایش به دیدگاه تجربه گرایی در بین متفکران و فلاسفه حاصل گردد ، به نحوی که تجربه و حس ، ملاک معناداری و بی معنائی گزاره ها قرار گرفت . این رشد فکری تاثیرات گسترده ای بر حوزه های مختلف من جمله فلسفه دین بر جای گذاشت . به طوری که با آغاز قرن نوزدهم بسیاری از مباحث مطرح در فلسفه دین ، به آراء پوزیتیویست های منطقی مبنی بر اینکه معنا داری هر گزاره وابسته به تجربه پذیری آن است و اگر گزاره ای تجربه پذیر نباشد پوچ و بی معنا است ، مربوط می شد . و از آنجا که گزاره های دینی فاقد این ویژگی بودند پوچ و بی معنا می گشتند .

در میان کتب ترجمه شده در باب فلسفه دین اشاراتی به این موضوع شده است . اما تالیفی فارسی با تاکید ویژه این موضوع بر آرای ایر به عنوان یکی از مهم ترین فیلسوفانی که پوزیتیویسم را وارد جهان انگلیسی زبان نمود و با نگارش کتاب زبان ، حقیقت ، منطق خویش نقش مهمی را در گسترش تفکر پوزیتیویستی در غرب نمود ، به نحوی که سال ها در دانشگاه ها به عنوان تنها منبع مورد مطالعه قرار می گرفت ، در دست نیست ، لذا همین امر ضرورت چنین تحقیقی را نشان می دهد .

۶ - روش تحقیق :

توصیفی و تحلیلی ، که با ابزارهایی هم چون استفاده از کتابخانه و جستارگرایی رایانه ای انجام می شود .

۷ - اهداف تحقیق :

در این پایان نامه ، ابتدابه بررسی نظرات فلاسفه معاصر درباب اثبات یا ابطال پذیری گزاره های دینی خواهیم پرداخت ، سپس به شرح و توصیف آرائ حلقه وین و نظام پوزیتیویسم منطقی و به خصوص اصل تحقیق پذیری و قرائت های مختلف آن خواهیم پرداخت . آنگاه نشان خواهیم داد که پذیرش این اصل چگونه می تواند در فلسفه دین دخالت کند و بسیاری از احکام دینی را بی معنا سازد . در گام بعد با نگاهی انتقادی اصل تحقیق پذیری و کاستی های آن را بررسی خواهیم کرد . و آنگاه نشان خواهیم داد که چگونه این نقدها می تواند منجر به اقامه استدلال های جدیدی در فلسفه دین برای اثبات وجود خدا و گزاره های دینی شود .

۸ - مروری بر مباحث پایان نامه

فصل اول : تجربه گرائی آغازی بر پوزیتیویسم

تا قبل از قرن شانزدهم میلادی الهیات به نحو سنتی وبا تفکرات کلیسایی بر غرب حاکم بود . برخی فلاسفه متاله از مخالفان سرسخت عقل گرا یی بودند ، و هر گونه اقامه دلیل وبرهان و هر گونه استدلال عقلانی را در جهت اثبات گزاره های دینی را کفر می دانستند . تا جایی که معتقد بودند که انسان از طریق مکاشفه ، به معرفت خدا می رسد و نباید عقل جای مکاشفه را بگیرد . پس از طی این دوران ، قرن شانزدهم میلادی ، آغازی برای اصلاحات مذهبی در جوامع غربی بود . در این دوران انسان محور مطالعات و پژوهش ها اجتماعی قرار گرفت ؛ و زمینه های لازم برای رشد علمی و عقلانی در او فراهم گردید . این جریان فکری تا قبل از قرن هجدهم ، در واقع در مقابل جریان ضد عقلانیت گذشته رواج یافت و آغازش بر پایه عقل گرایی و تکیه بر توانایی های عقل در عرصه معرفت در باب اثبات وجود خداوند و گزاره های دینی بود و تلاش فلاسفه در حوزه فلسفه دین ارائه براهین عقلی در جهت اثبات وجود خداوند بود ؛ براهینی هم چون برهان نظم ، برهان علیت ، و برهان وجودی و.... . از نظر متفکران در این دوره خداوند وجودی غیر قابل انکار اما نیازمند

اثبات عقلانی بود. اما در اواخر قرن هجدهم عقل گرایی افراطی از سوی بسیاری از اندیشمندان نفی شد و نهضت های فلسفی مختلفی در این زمینه بوجود آمدند.

در این دوره گزاره های مابعدالطبیعی مورد تردید جدی قرار گرفتند. و این دوره از حیات فکری برای فلاسفه دین، زمینه و اساس یک معیار و اعتقاد مهم برای شروع عصر روشنگری را بنیان نهاد، و آن اعتقاد به علم از طریق تجربی گرایی بود. به دنبال این تغییرات، سلسله ای از جریانات متعدد فکری، فلسفی، سیاسی و اجتماعی، یکی پس از دیگری ظهور یافتند. این تحولات علمی بسیاری از متفکران را بر آن داشت تا گزاره های دینی را تجزیه و تحلیل نمایند و ذات دین را از تجارب دینی به دست آورند.

با ظهور اندیشه تجربه گرایی در قرن هجدهم و غلبه آن بر اندیشه های دیگر، پس از یک قرن در دنیای غرب، تفکر فلسفی مبنی بر تجربه گرایی «پوزیتیویسم منطقی» پدید آمد، تفکری مبنی بر اینکه معناداری هر گزاره ای وابسته به تجربه پذیری آن است و اگر گزاره ای تجربه ناپذیر باشد پوچ و بی معناست. بنابراین چون گزاره های دینی از این ویژگی برخوردارند، مهمل و باطلند.

آنچه درخور توجه است، این است که، تمامی این مکاتب در اصالت دادن به تجربه و بی معنا شمردن گزاره های مابعدالطبیعی اتفاق نظر داشتند و غالب آنها کار فلسفه را صرفاً تحلیل زبان و منطق علم می دانند.

یکی از مهم ترین اندیشه های تجربه گرایی اصل اثبات پذیری بود که توسط پوزیتیویست های منطقی ارائه شد. طبق این اصل یک قضیه در صورتی معنادار است که بتواند توسط مشاهدات خارجی مورد بررسی و تایید قرار بگیرد. پس قضایای متافیزیک که قابل تایید تجربی نیستند فاقد معنا خواهند بود.

فصل دوم: تاریخچه حلقه وین

هرچند که بنا بر شواهد تاریخی تعدادی از فلاسفه در قرون گذشته، بینش هایی درباره پوزیتیویسم ارائه کرده بودند، اما پوزیتیویسم مکتبی بود که در قرن هجدهم توسط آگوست کنت آغاز شد و در قرن نوزدهم در آراء کسانی همچون ارنست ماخ و امیل دورکیم و سپس در سال ۱۹۰۷، در نظرات

صاحب نظران حلقه ی وین همچون شلیک ، نویرات ، و کارناپ ... که جمعی دانشجوی پرشورآلمانی و به شدت متأثر از افکار « ارنست ماخ » بودند ، هر پنجشنبه شب در کافه ای قدیمی در شهر وین گردهم جمع می شدند تا درباره علم و فلسفه بحث کنند ، مشاهده شد . اما از آنجا که معیار ماخ بسیار سخت گیرانه بود ، بدین معنا که با پیروی از ماخ باید بخش بزرگی از نظریه هایی را که معمولاً به عنوان نظریه های علمی موفق شناخته می شدند ، از علم کنار می گذاشتند تعدادی از فلاسفه اثبات گرای حلقه وین از جمله آلفرد ایر ، پس از مدتی ، تحت تاثیر رساله منطقی و فلسفی ویتگنشتاین و تجربه گرایی منطقی راسل قرار گرفتند . پس از آن ، اعضای گروه برای شناساندن نظریه ها و استدلال های خویشتن ، یک سلسله کنگره به راه انداختند . کم کم حلقه وین شناخته شد و در سطح جهان گسترش یافت . لذا پس از گذشت زمان کوتاهی ، به ویژه پس از برگزاری کنگره های متعدد توسط اعضا در زمینه های ریاضیات ، فیزیک و فلسفه ، بسیاری از فیلسوفان نسبت به اندیشه های حلقه وین اظهار تمایل کردند . در این میان آیر بیشترین تأثیر را گرفت ، از این رو مدتی در جلسات حلقه شرکت کرد و در نهایت با نگارش کتاب خود با عنوان زبان ، حقیقت ، منطق ، یکی از برجسته ترین پوزیتیویست های منطقی در جهان انگلیسی زبان شد . تنها جایی که از تأثیر و تأثر حلقه برکنار بود ، کشورهای آلمانی زبان بودند ، به خاطر اینکه بیش تر فلاسفه آلمانی هنوز به همان « ایده آلیسم آلمانی » وفادار بودند .

دهه ۱۹۳۰ ، دهه ناخوشایندی برای پوزیتیویسم بود . به قدرت رسیدن حزب نازی ، مکتب و حلقه وین را به شدت تهدید می کرد . زیرا بسیاری از اعضای حلقه وین ، یهودی بودند و نظریه اصلی آنها یعنی « درک علمی از عالم » تهدیدی برای نظریات نژاد گرایانه نازی ها بود . از طرفی وجود انتقادات بی پاسخی که بر اصول اولیه این مکتب شده بود زمینه ای فراهم نمود تا « حلقه وین » از هم پاشیده شود و مکتب فلسفی آنها نیز به نقد کشیده شود . « ایر » نیز که اندیشه های حلقه وین را در کتابی که در سال ۱۹۳۶ با نام « زبان ، حقیقت و منطق » نشر داده بود ، در مقدمه چاپ دوم کتابش در ۱۹۴۶ ، آرای اولیه اش را به نقد کشید .

دهه ۱۹۵۰ ، دوران افول پوزیتیویسم است ، شلیک ترور شده بود . نویرات و فرانک ، مرده بودند . پوپر انتقادات زیادی بر پوزیتیویسم وارد کرده بود . راسل و ویتگنشتاین که از جمله تاثیر گذاران بر حلقه وین بودند نیز پس از این فروپاشی هر یک به سویی رفتند ، راسل به سیاست روی آورد و ویتگنشتاین هم فلسفه متقدمش را مورد نقد قرار داد .

پوزیتیویسم منطقی مرد . و « ایر » با گفتن این جمله مرگ آن را رسماً اعلام کرد : « هر کار که کردیم ، نتوانستیم ، متافیزیک را حذف کنیم . »

فصل سوم : برخی چهره های شاخص

چنانچه در فصل دوم بیان شد نظرات پوزیتیویسمی در قرن هجدهم توسط اگوست کنت مطرح گردید هرچند که این زمینه فکری وی برای ایجاد این نظام جدید فلسفی ، به معنای وسیعی که در قرن نوزدهم پیدا کرد ، نبود . علت اصلی گرایش کنت به این نگرش نوین این بود ، وی در روزگاری میزیست که در آن کشفیات بزرگی در زمینه شیمی ، زیست‌شناسی و ریاضیات صورت گرفته بود . همچنین زمینه های گرایش به علوم اثباتی رونق زیادی پیدا کرده بود . از طرفی وی متأثر از نظرات سن سیمون جامعه شناس عصر خود بود ، لذا زمینه ای در وی به وجود آمد تا ذهنی اثبات گرا برای ایجاد یک مکتب اثبات گرا در زمینه جامعه شناسی و فلسفه پوزیتیویستی پیدا کند . از نظر وی علوم تجربی توانائی حل برخی از مسائل پیچیده ی جهان را داشتند از این جهت کنت هم می خواست فلسفه ای ابداع کند که مطابق روح زمان باشد به همین جهت در فلسفه وی ، علوم تجربی جایگاه ویژه ای یافت او فلسفه ی خود را پوزیتیویسم نامید چرا که در پوزیتیویسم تنها شناخت ارزشمند ، روش علمی است ، و واقعیت محسوس ، تنها موضوع شناخت است . در این فلسفه سعی می شود با تکیه بر علوم تجربی مابعد الطبیعه و دیگر شاخه های آن امری مهمل نشان داده شود . به عبارتی از نقطه نظر کنت ، فیلسوف نباید درباره ی وجود هستی به تامل بپردازد و گزاره های کلی در این باره اظهار کند . کنت بر این باور بود که جبر تاریخ بشر را به سمتی خواهد برد که نگرش های فلسفی و دینی از بین رفته و تنها اندیشه ای که باقی می ماند اندیشه ی روش های تجربی و علمی است . از دیدگاه وی ، تکامل اجتماعی بشر ، در راستای تکامل دانش بشری در طول زمان ، در سه مرحله خلاصه می گردد : ابتدا حالت ربانی، که در این مرحله همه پدیده‌ها از دیدگاه مذهبی تفسیر می‌شود . کشف ماهیت پنهان اشیاء و امور ، توسط نیروهای مافوق طبیعی است . در این مرحله ذهن بشر به دنبال تبیین علمی نمی باشد بلکه به دنبال ماهیت ذاتی و علت های نخستین همه ی معلول ها می باشد . از نظر کنت علت اصلی دین مداری بشر جهل انسان نسبت به علوم تجربی می باشد لذا با رشد علوم تجربی بشر به جهل خود پی می برد . مرحله

دوم ، که حالت مابعدالطبیعی یا فلسفی است ، در این مرحله نیروهای انتزاعی مانند طبیعت جای خدایان را می‌گیرند ، آنها با تکیه بر جوهرهای مجرد و مفاهیمی همچون ذرات و قدرت‌ها برای تبیین طبیعت اشیاء و علل حوادث ، حوادث طبیعی را توجیه می‌کردند . و مرحله سوم ، مرحله اثبات‌گرایی یا علمی است که پس از سال ۱۸۰۰ م است که اعتقاد به علوم تجربی و اثباتی جای مذهب را می‌گیرد . در این حالت انسان با مشاهده و استدلال روابط الزامی مابین اشیاء و حوادث را جستجو کرده و با طرح قوانین آنها را تبیین می‌کند . از نظر وی همه انسان‌ها از مراحل الهی و مابعدالطبیعی گذر کرده و به مرحله پوزیتیویستی خواهند رسید . اگوست کنت با فلسفه ی پوزیتیویستی و قانون حالات سه‌گانه اش دین را به عصر قبل از علم بشر اختصاص داد از دیدگاه وی با رشد عقلی بشر دوره دین پایان می‌یابد در تحلیل کنت پیدایش دین معلول جهل علمی بشر است چون انسان‌ها هنوز به مرحله ی اثباتی و علمی نرسیده بودند و هنوز روابط اشیا و پدیده‌های طبیعت را کشف نکرده بودند روی این جهت به دین روی آوردند ولی کنت در مقوله دین متوجه پارادوکسی شده از طرفی بنابر فلسفه ی پوزیتیویستی و قانون حالات سه‌گانه اش دین معلول جهل علمی بشر است از طرفی دیگر از نظر اجتماعی دین را امری ضروری می‌داند چون دین به جامعه وحدت می‌بخشد ، اندیشه‌های انسان‌ها را هم سو و هم خوان می‌کند و در حقیقت قوام جوامع به دین می‌باشد . راه حل کنت برای این پارادوکس روشن است او می‌گوید گرچه باعصر جدید و رسیدن بشر به مرحله اثباتی و علمی عصر دین پایان یافته ولی در هر جامعه ای باید امری وجود داشته باشد که از نظر کارکرد معادل دین باشد یعنی در جامعه بشر ناگزیر به وجود دین می‌شود . در نتیجه کنت دین را به طور کلی رد نمی‌کند ولی دینی را می‌پذیرد که مناسب با عصر اثباتی باشد . از این جهت می‌توان گفت نگرش‌های پوزیتیویستی قرن بیستم سخنی تازه و نگرشی جدید نبوده است زیرا بنابر دیدگاه جامعه‌شناختی کنت انسان در نهایت به مرحله ای از تکامل در علوم تجربی می‌رسد که دیگر نیازی به تفکرات فلسفی و مابعدالطبیعی ندارد .

پس از کنت ارنست ماخ فیزیکدان و فیلسوف اتریشی بود که نظریه علم استقرائی بیان کرد . از نظر فلاسفه مدرن ماخ از پشتوانه‌های اصلی حلقه وین می‌باشد و این به دلیل داشتن دیدگاه پوزیتیویستی ماخ و اعتقاد به تجربی بودن علوم در مقابل متافیزیک می‌باشد . ارنست ماخ معتقد بود در علم ، تنها باید از واژگانی استفاده کرد که مدلول آنها به صورت تجربی قابل مشاهده باشند . ماخ معتقد بود که در نظریه‌های علمی نباید از واژگان کلی استفاده شود . گاهی از این دیدگاه به

عنوان « تجربه گرایی خام » یاد می شود . از دید ماخ هدف علم پیدا کردن با صرفه ترین راه تنظیم حقایق تجربی است و آنچه که به طریق تجربی قابل حصول نباشد باید از نظریات فیزیکی حذف شود . ساخته های خالص ذهن جایی در علم ندارند زیرا احکام صادره درباره آنها علی الاصول قابل آزمایش نیستند .

پس از آن فلاسفه ای همچون کارناپ و شلیک و نویرات و ... با پذیرش ملاک های ماخ و فلسفه اثباتی وی به عنوان اعضای اصلی حلقه وین درآمدند و مکتب پوزیتیویسم منطقی را به صورت یک مکتب فلسفی در قرن بیستم در آوردند .

فصل چهارم : فلاسفه تاثیر گذار بر حلقه وین

۱ - ویتگنشتاین

فصل پنجم : ملاک های اصلی پوزیتیویست ها

۱-۵ : اصل تحقیق پذیری قوی یا ملاک اثبات پذیری

پوزیتیویست ها در ابتدا بر این اعتقاد بودند که بین گزاره های تحقیق شده و تحقیق پذیر باید تمایز قایل گردید . آنها نمی گفتند گزاره ها باید تحقیق شده باشند بلکه از نظر آنها گزاره ها باید تحقیق پذیری داشته باشند . از دیدگاه آنها مفاهیمی چون « ذات » ، « شی فی نفسه » ، « خیر » و « مطلق » مفاهیمی مهمل هستند چون هیچ چیزی را بیان نمی کند و تنها ساخته ذهن و تصور آدمی هستند . بنابر این آنها اصلی را بنا نهادند مبنی بر اینکه هر کس که جمله ای معنادار می گوید باید بداند که این جمله تحت چه شرایطی صادق و تحت چه شرایطی کاذب است ، پس گزاره ای که به نحو علی الاصول قابل تحقیق نباشد بی معنا است . به عبارتی قضایای معنادار قضایایی هستند که یادارای صدق و کذب منطقی باشند و یا تصدیق پذیری تجربی و حسی داشته باشند . به نظر آنان ، یک گزاره تنها در صورتی معنی دار است که بتوان صدق یا کذب آن را به وسیله تجربه اثبات کرد . این اصل بنیادی مطرح شده از سوی پوزیتیویست های منطقی ، اصل اثبات پذیری و یا تحقیق پذیری است . معنای یک گزاره ، همان راه اثبات پذیری آن است ؛ یعنی در صورتی می توان به معنای یک گزاره آگاه شد که به شرایطی که در آن ، این گزاره صادق یا کاذب است آگاه

شویم. قضایای نوع اول، تحلیلی هستند و فاقد جنبه معرفت‌آموزی هستند و اعتبار آنها یا به مندرج بودن محمولشان در موضوع است و یا به قرار داد. از این رو تنها قضایای معنادار و معرفت‌آموز، قضایای تجربی و حسی هستند. به هر حال، چون قضایای متافیزیکی هیچ یک از دو ویژگی یاد شده را ندارند، مهمل و فاقد معنا هستند. از نظر پوزیتیویست‌ها، اولاً: متافیزیک شامل همه معارف بشری غیر از منطق، ریاضیات و علوم تجربی است. فلسفه تاملی، الهیات، عرفان، هنر و اخلاق و مانند آن بخش‌های مختلف متافیزیک را تشکیل می‌دهند لذا این‌گونه علوم، فاقد معنا بوده و معرفت‌بخش نیستند. به تعبیر دیگر، بیان شدید اثبات‌گرایی این است که همه قضایای معنادار، غیر از تعریف‌های صوری، همان‌گویی‌ها و قراردادهای زبانی، باید تحقیق‌پذیری تجربی جامع داشته باشند و دست کم باید بالقوه از چنین تحقیق‌پذیری برخوردار باشند. در ادامه همین مباحث پوزیتیویست‌های منطقی افراطی به این اعتقاد رسیدند که در «حلقه وین» باید یک جهان بینی علمی یا فرقه‌ای علمی درست کنند، که ایدئولوژی آن مبتنی بر علم بوده و متافیزیک و فلسفه و اخلاق را بر بیاندازند. لذا آنها بنای خود را در ۳ اصل ارایه نمودند:

۱- تنها گزاره‌هایی معنادار است که بر اساس تجربه بتوان آنها را سنجید و به عبارت دیگر آن گزاره‌ها با روش‌های علمی تحقیق‌پذیر باشند، البته به معنایی که راسل و پس از آن ویتگنشتاین به آن معتقد شده بودند، از نظر آنها، کلمه، واحد معناداری نیست، بلکه جمله واحد معناداری است، و تنها جمله‌هایی معنادار است که تحقیق‌پذیر باشند یعنی علی‌الاصول قابل تحقیق تجربی باشند.

۲- گزاره‌هایی مانند منطق و ریاضیات با اینکه از طریق تحقیق‌پذیری حاصل نمی‌شوند معنادار هستند زیرا این نوع گزاره‌ها از طریق تحلیل کشف می‌شوند نه از طریق تجربه و مشاهده. حقایق ریاضی مستقل از تجربه به نظر می‌رسند. لذا پوزیتیویست‌ها برای خروج از این بن بست، ریاضیات را به منطق تحویل دادند. پوزیتیویست‌ها برای گزاره‌ها قایل به دو نوع تقسیم‌بندی شدند. گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی. ۱- قضایای تحلیلی که مفهوم محمول از پیش در مفهوم موضوع گنجانیده شده است و برای اثبات این گزاره نیازی به تجربه و آزمایش نداریم. قضایای ترکیبی، قضایایی هستند که مفهوم محمول به طور پیشین در مفهوم موضوع نهفته نیست. به عبارتی گزاره‌های ترکیبی، گزاره‌هایی هستند که برای اثبات آن نیاز به مشاهده و آزمایش داریم. و این گزاره‌ها از طریق مشاهده و تجربه قابل اثبات هستند. البته معناداری اعم از صدق و کذب است و جملات چه صادق باشند و چه کاذب، اگر قابلیت تحقیق‌پذیری داشته باشند، واجد معنا هستند.

۳ - نمایندگان پوزیتیویسم منطقی با تاکید بر علم و دستاوردهای علمی کار فلسفه را فقط تحلیل مفاهیم برشمردند و به ویژه کوشیدند تا معیاری بدست دهند که طبق آن بیش تر بخش های فلسفه به ویژه متافیزیک بی معنی شمرده شوند .

۲-۵ : تأیید پذیری

در مقابل انتقاداتی که از طرف برخی منتقدین بر اصل اثبات پذیری وارد شده بود ، ایر ، رایسنباخ و کارناپ و جمعی از پوزیتیویست های غیر متعصب تر قائل به اصل تأیید پذیری به جای اصل اثبات پذیری شدند . این اصل در واقع بیان خفیف تر همان اصل اثبات پذیری بود . به عبارتی پوزیتیویست ها به مرور زمان اصل اثبات پذیری را کنار گذاشته و نظریه تأیید پذیری را جایگزین کردند . زیرا متوجه شدند که اگر ملاک معناداری جمله ها ، اثبات تجربی آنها باشد ، بسیاری از گزاره های تجربی نیز باید بی معنا تلقی شود ، چون توان اثبات یقینی و صد در صد را ندارند و تنها تأیید و یا ابطال پذیری آن میسر است . بر پایه انتقاداتی مبنی بر اینکه همه قضایا را نمی توان مستقیماً به داده های حسی یا مشاهده مستقیم بر گرداند و نمی توان تنها قضایایی را معنا دار دانست که از طریق داده های حسی حاصل گردیده اند ، و همچنین ، بسیاری از قضایا ، من جمله ، قضایای تاریخی مربوط به حوادث گذشته و قضایای کلی و علمی ، به خاطر داشتن مصادیق نامتناهی از این جهت که همه افراد آن قابلیت تجربه یا مشاهده را نداشتند ، بی معنا می شدند ، پوزیتیویست ها بر آن شدند که در پاسخ به این انتقادات اصل تأیید پذیری را جایگزین اثبات پذیری کنند . بر مبنای اصل تأیید پذیری ، یک قضیه ، فقط در صورتی معنا داشت که امکان تأیید آن وجود داشته باشد . و تنها گزاره هایی معنا دارند که با تکیه بر برخی داده های حسی محتمل الصدق باشند ؛ یعنی این گزاره های معنادار باید تعدادی شواهد تجربی را که با صدق و کذب آنها ارتباط دارد به همراه داشته باشند . اگر یک گزاره صادق است ، باید با تکیه بر شاهد تجربی این ویژگی را داشته باشد و اگر کاذب است ، نیز همین طور . گزاره ای که فاقد شواهد تجربی هم سو باشد ، بی معنا و مهمل است . مطابق این اصل آنها معتقد شدند که هر گزاره در صورتی با معنا است که با مشاهدات حسی قابل تأیید باشد یعنی یا آزموده شده باشد و یا قابل آزمودن باشد و به نحوی با گزاره های مشاهدتی ارتباط یابد که آن گزاره ها تا حد معین و مستندی آن را تأیید کند ، چنین گزاره ایی معنا دار است ، و بقیه گزاره ها ، گزاره هایی مبهم هستند . در این اصل یک فرضیه تا

اندازه‌ای به سبب و دلایل و مدارک له یا علیه خود، اثبات یا ابطال پذیری دارد. و اندازه تأیید آن، علاوه بر وابستگی به دلیل و مدرک خود، به مفهوم احتمال نیز نزدیک است، یا با آن یکی است و هیچ یک از دو طرف قضیه را حتمی نمی‌سازد و در هر دو طرف، احتمال مقابل دو طرف دیگر وجود دارد. بسیاری از احکام و قضایای فلسفی سنتی و همه گزاره‌های متافیزیک، اخلاق و الهیات فاقد چنین شواهد تجربی بودند؛ از این رو بنا بر اعتقاد پوزیتیویست‌های حلقه وین نه صادق‌اند و نه کاذب، بلکه شبه قضایایی تهی و مهممل هستند و فاقد هرگونه حکم یا معرفت‌آموزی و محتوای واقعی‌اند؛ یعنی صرفاً بیان ترجیحات و ذوق و سلیقه شخصی و احساسات ذهنی‌اند؛ بنابراین نفی متافیزیک لازمه هر دو دیدگاه اثبات‌پذیری و تایید‌پذیری است.

۳-۵ : مابعدالطبیعه

از دیدگاه پوزیتیویست‌ها گزاره‌ها، نظریات یا اصول معنادار، در صورتی معنادار هستند که دارای دلالت و در چارچوب تجربه ما باشند و بتوانند بواسطه تجربه اثبات یا ابطال شوند، و از آنجا که نظریات و اصول مابعدالطبیعی مبتنی بر هیچ تجربه‌ای نیستند، بی‌معنا می‌باشند. از دیدگاه آنها، مابعدالطبیعه فراتر از تجربه و علم می‌باشد؛ همان‌طور که تنها واقعیت‌های تجربی می‌توانند موضوع مورد بحث علم قرار گیرند و واجد هرگونه اعتبار یا معنایی باشند، موضوع مورد بحث مابعدالطبیعه، هرچه باشد، ورای قلمرو ادراک یا معنا است. به‌طور کلی روش‌های علمی مطالعه در علوم را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: یکی روش قیاسی، که در این روش از قانون کلی به مثال‌ها و موقعیت‌های خاص و جزئی می‌رسد. دیگری روش استقرایی، که در این روش شخص با مطالعه و تعمق در جزئیات و مثال‌ها، پس از مدتی راه خود را به قانون کلی که همه آن جزئیات را در بر می‌گیرد می‌یابد. لذا از طریق مثال‌ها و مطالعه حالت‌های خاصی به قانون کلی می‌رسد. از نظر پوزیتیویست‌ها اثبات در علوم از طریق استقراء امکان‌پذیر است، اما متافیزیک و گزاره‌های مابعدالطبیعی به خاطر غیر تجربی بودنشان مطابق روش آنها از طریق استقراء قابل اثبات نیستند. بدین ترتیب طبق نظر پوزیتیویست‌ها، علم ما عصاره داده‌های تجربی است. و ما باید از آنچه که مبتنی بر تجربه نیست و یا ابهام دارد بپرهیزیم. این مقتضیات است که باعث ضدیت پوزیتیویست‌ها با متافیزیک شده است زیرا در آن از مفاهیم عام و چیزهایی مثل واقعیت که دقیقاً قابل تعریف نیست استفاده می‌شود. به این دلیل است که پوزیتیویست‌های منطقی بسیار علاقه مند به نشان

دادن بی پایگی و بطلان مابعدالطبیعه به عنوان امر “ بی معنا و مهمل ” هستند . بنابراین چون مابعد الطبیعه بی معناست ، هیچ دلیلی برای اثبات ندارد ، لذا غیر تجربی است ، و یا در خصوص تجربه حسی نیست . پوزیتیویست های منطقی این معیار معنا را برای نقد متافیزیک و هر آنچه که از دید آنها علم دروغین است به کار بردند . بسیاری از پوزیتیویست ها استدلال کردند فرضیه های الهیاتی بی معنی اند . زیرا این دسته از گزاره های الهیاتی ترکیبی هستند ، امامعنا دار نیستند و هر کوششی هم برای اثبات این گزاره ها بی معنا می باشد . مثلاً فرض این که خدا کاملاً خوب یا توانای مطلق است ، دلالت بر هیچ چیزی که بتوان آن را از طریق حواس تجربه کرد ، ندارد بنابراین بی معنی است .

۴ - ۵ : فلسفه

برخی از متفکران بر این باورند که رسالت اصلی فلسفه هماهنگی با تالیف معرفت علمی است . علمی است که به جنبه های خاص و جزئی واقعیات می پردازد . ما به منظور کسب یک دیدگاه کلی یا محض و مطلق به فلسفه نیازمندیم . این است که فلسفه ، علم علوم است . اما این نظر از دیدگاه پوزیتیویست های منطقی غیر قابل قبول است . مطابق نظر آنان ، مفاهیم هماهنگی ، تالیف ، کلیت و تمامیت و غیره به حوزه ادبیات و شعر تعلق دارد . مطابق نظر پوزیتیویست های منطقی فلسفه نسبت به علم ، مانند دستور زبان نسبت به زبان است . همان گونه که علم دستور قادر نیست زبان را برای ما ایجاد کند ، بلکه صرفاً قواعدی را برای ما فراهم می آورد که هرگونه تعبیر زبانی باید از آن پیروی کند ، بر همین قیاس ، فلسفه قواعدی را طرح می کند که به وسیله آن می توان تعیین کرد که آیا یک مدعای خاص مربوط به علم درست است یا نادرست . از نظر آنها فلسفه و شناخت شناسی در صورتی می تواند معرفت یقینی بدهد که تجربی باشد . به عبارتی لازم نیست که تحلیل فلسفی بکنیم که انسان ها چگونه جهان پیرامون شان را درک می کنند بلکه مهم آن چیزی است که واقعا در ذهن انسان رخ می دهد و این امر از طریق روانشناسی که از طریق تحقیق تجربی به اثبات رسیده قابل حصول است پس دیگر معرفت شناسی و فلسفه معنایی ندارد .

۵ - ۵ : اخلاق

پوزیتیویست های منطقی مدعی بودند که احکام اخلاقی بی معنایند ، چون نه تحلیلی هستند و نه با تجربه حسی اثبات یا نفی می شوند . دیدگاه آنان درباره اخلاق به طور ویژه چنین است که اخلاق ارزشی فراتر از حس و تجربه ، به هیچ روی قابل پذیرش نیست ؛ زیرا چنین احکامی مربوط به قلمرو مابعدالطبیعه است و چنان که گفته شد ، مابعدالطبیعه و گزاره های آن فاقد معنای محصل است . پوزیتیویست ها در نفی اخلاق بر یک نظر اتفاق دارند و آن بی معنایی و مهمل بودن اخلاق است ، برخی از آنان مانند شلیک اخلاق را برآیند طبیعت انسان و نشان دهنده سمت و سوی غرایز آدمی می دانند که تأمین کننده برخی از نیازها یا میل های اوست ، یا برای او سودمند است ؛ و برخی دیگر مانند آیر و کارناپ ، آن را بیان احساسات فردی می دانند که ارتباطی با قلمرو بیرون از تجربه ندارد . چنین اخلاقی با سلیقه های شخصی یا عمومی تفاوتی ندارد . کارناپ به عنوان یکی از اصلی ترین نظریه پردازان حلقه وین در جهت گیری اش گزاره های اخلاقی را ، گزاره هایی مابعدالطبیعی و بی معنا می داند . به گفته آیر در هر موردی که معمولاً می گویند انسان قضاوت اخلاقی کرده است ، نقش کلمات اخلاقی مربوط به آن ، صرفاً جملاتی عاطفی است ؛ یعنی برای این به کار می روند که بیانگر احساساتی درباره چیزهایی خاص باشند ، ولی حکمی راجع به آنها وجود ندارد . مفاهیم اخلاقی شبه مفاهیم و یا مفاهیمی کاذب هستند . مثلاً اگر به کسی بگوییم : تو کار بدی کردی که آن پول را دزدیدی ، چیزی بیش از این نگفته ایم که تو پول را دزدیدی . با افزودن اینکه تو کار بدی کردی ، خبر دیگری درباره آن نداده ایم ، فقط عدم تصویب اخلاقی خود را اظهار داشته ایم . درست مانند آن است که با لحنی حاکی از وحشت گفته باشیم تو پول را دزدیدی ، یا این خبر را با افزودن علامت تعجب نوشته باشیم . لحن وحشت ، یا علامت تعجب ، چیزی به معنای واقعی جمله نمی افزاید ، فقط می رساند که اظهار این خبر نزد گوینده آن با پاره ای از احساسات همراه بوده است . اکنون اگر جمله قبلی خود را تعمیم دهم و بگویم « دزدیدن پول بد است » ، جمله ای گفته ایم که هیچ معنای واقعی ندارد ؛ یعنی هیچ قضیه ای را که قابل تصدیق یا تکذیب باشد ، اظهار نداشته ایم . مثل این است که گفته باشیم : دزدیدن پول . به نظر برخی دیگر ، احکام اخلاقی ، توصیه هایی برای بازداشتن یا واداشتن کسی به کاری یا چیزی هستند ، اگر چه بیان کننده ذوق و سلیقه توصیه کننده نباشند ؛ مانند توصیه به رعایت عادات یا قوانینی که با عواطف و سلیقه شخصی ارتباط ندارند . در هر صورت ، از نظر پوزیتیویست ها اخلاق با همه احتمالات گفته شده ، حاوی هیچ معنای محصل و اصیلی نیست .

فصل ششم : ایر و بازنگری اندیشه های او

۱- ۶ : زندگی و آثار ایر (۱۹۱۰- ۱۹۸۹)

ایر فیلسوف معاصر انگلیسی که در ابتدا در دانشگاه وین با نظریه پوزیتیویسم آشنا شد . لذا این نظریه به واسطه او وارد جهان انگلیسی زبان گردید . او در این راستا در سال ۱۹۳۶ کتاب مهم خویش یعنی زبان ، حقیقت ، منطق را به رشته تحریر در آورد . ایر با نگارش این کتاب چند هدف را در نظر داشت . اولاً مفهوم مکتب پوزیتیویسم منطقی را تشریح نمود ، ثانیاً جنگ علنی و همه جانبه ای را علیه امور ماوراء الطبیعی و الاهیات اعلام داشت ، و ثالثاً به عنوان فیلسوف دانشگاه آکسفورد شهرت خاصی را برای خود به وجود آورد . او به گفته خودش بسیار تحت تاثیر نظرات راسل و ویتگنشتاین و اصالت تجربه هیوم و بارکلی بوده است . او بسیاری از نظرات حلقه وین را پذیرفته و در واقع یکی از مدافعین پوزیتیویسم در مقابل منتقدین بوده است . یکی از اساسی ترین کارهای ایر بازنگری کتاب خویش بود . وی پس از ده سال مقدمه جدیدی بر آن نوشت البته وی هیچ کدام از آراء آن را نقض نکرد ، اما توضیحات و تعبیرات تازه ای بر آن افزود که جواب ایرادها و انتقاداتی بود که بر کتابش شده بود . دلیل اهمیت شخص ایر در این زمینه به خاطر تاثیری بود که این کتاب در بین فیلسوفان انگلیسی گذاشت . علت اصلی گرایش های پوزیتیویستی در انگلستان به خاطر این بود که زمینه های فکری لازم در مقابل سنت های قرون وسطایی ، رایج گشته بود ، و متفکرانی هم چون ویلیام اوکام قبل از ایر با ارائه نظریه تیغ اوکام و همچنین نظرات تجربه گرایانی مانند لاک و بارکلی تا هیوم و راسل و... زمینه بسیار مناسبی بود تا ایر بتواند با نگارش کتاب " زبان، حقیقت ، منطق " مقدمات گرایش به این مکتب را در این کشور ایجاد نماید ، هرچند که پایه های اصلی این مکتب فکری در آلمان و در حلقه وین ایجاد شده بود ولی به جد می توان گفت که مدافعان اصلی خود را در انگلستان پیدا کرد . علت اصلی این امر هم این بود که ، در آلمان به خاطر وجود سنت های آلمانی و وجود تفکرات مارکسیسمی و نازیسمی ، این نگرش جدید نمی توانست قابل دفاع باشد و تلاش زیادی لازم بود تا این طرز تفکر جدید ضد متافیزیکی رایج گردد .

۲- ۶ : تحقیق پذیری خفیف